

فصلنامه علمی کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی

سال بیست و ششم، تابستان ۱۴۰۴، شماره ۶۵، صفحات ۳۸-۹

DOI: [10.29252/KAVOSH.2024.21667.3576](https://doi.org/10.29252/KAVOSH.2024.21667.3576)

درنگی در دیدگاه‌های تعلیمی احمد غزالی در عرصه سلوک عرفانی (مطالعه موردی: رساله الطیور، مکاتبات، رساله عینیّه و وصایا)* (مقاله پژوهشی)

دکتر مهدی ملک‌ثابت^۱

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

دکتر داوود وثّقی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی

چکیده

احمد غزالی از صوفیان بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که نحله‌های مختلف تصوّف از جهان‌نگری و تعلیمات او به گونه‌های مستقیم و غیرمستقیم بهره برده‌اند. وی به اعتقاد اکثر اهل عرفان علاوه بر علوم ظاهری به علوم باطنی نیز مسلط بوده و در عرصه عرفان عملی از راه‌پیمودگان این مسلک محسوب می‌شده است. تعمّق در آثار احمد غزالی آشکار می‌کند که وی نظریات بدیعی در خصوص مبانی عرفان نظری و تعلیمات فراوانی در مورد سیر و سلوک عرفانی ارائه کرده است و با این تمهید، توانسته متناسب با کشفیات درونی خود، برنامه جامعی برای سالکان ارائه دهد.

این جستار که مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است، با تکیه بر مجموعه‌های رساله الطیور، مکاتبات، رساله عینیّه و وصایا، دیدگاه‌های احمد غزالی را در خصوص سلوک عرفانی و نکات و بدایع تعلیمی آن بررسی می‌کند. نتیجه پژوهش حکایت از آن دارد که احمد غزالی در کتاب رساله الطیور، سفر سالکان را به بارگاه معبود، به صورت تمثیلی و با حالت نمادین بیان کرده و در این حکایت از استغنائی حق، لطف الهی، مرتبه فنا، جذبه الهی و عنایت نیز سخن گفته است. علاوه بر رساله الطیور، وی در دیگر آثار ذکر شده، از نفحات الهی، اغتنام وقت، خرق حجب، ذکر حق، مشتهیات نفسانی و طرد دنیا، پندار پاکی و محک عدل الهی مطالبی آورده است.

واژه‌های کلیدی: احمد غزالی، آثار فارسی غزالی، سلوک عرفانی، جهان‌نگری تعلیمی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۰۹/۱۹

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: mmaleksabet@yazd.ac.ir

۱- مقدمه

احمد غزالی توسی از عرفای برجسته قرن پنجم و ششم هجری و برادر کهنتر متفکر بزرگ، ابوحامد محمد غزالی است که با علوم زمانه خود چونان صرف و نحو، کلام، حدیث و فقه و اصول آشنایی داشت؛ علاوه بر این، وی در مکتب تصوف نیز جریان‌ساز است و از صاحب‌نظران این عرصه محسوب می‌شود. احمد غزالی پس از فوت پدر تحت سرپرستی ابوعلی احمد راذکانی قرار گرفت و پس از آن محضر عرفای بزرگی مانند ابوبکر نساج و ابوعلی فارمذی را نیز درک کرد. طریقه‌های سهروردیه، ابهریه، کبرویه، نعمت‌اللهیه و مولویه به واسطه مریدان غزالی از تعلیمات او بهره برده‌اند.

احمد غزالی بر مذهب شافعی بود و در وعظ و تذکیر مهارتی فوق‌العاده داشت و بر علوم ظاهری و باطنی مسلط بود (هدایت، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۵۸). از غزالی آثار متعددی به زبان عربی و فارسی باقی مانده است که از مقام علمی بالای او در عرصه عرفان و کلام و ... حکایت دارد. جامی در نفحات‌الانس آورده است: «(غزالی) تصنیفات و تألیفات معتبر و رسائل بی‌نظیر دارد، و یکی از آن‌ها رساله سوانح است که لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است» (جامی، ۱۳۸۲: ۳۷۹).

سوانح‌العشاق اولین اثر فارسی مستقل در خصوص عشق است و از نظر فرم و محتوا از آثار کم‌نظیر ادب فارسی و همچنین یکی از شاهکارهای ادب صوفیه است. عراقی در این مجموعه از ماهیت عشق سخن می‌گوید. این کتاب که به درخواست یکی از دوستان غزالی تألیف شده با کلمات الهی «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴) آغاز می‌گردد و مطالبی را در حقایق و احوال و اغراض عشق بیان می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در آن حواله‌ای به خالق و مخلوق نبود (غزالی، ۱۳۵۹: ۱-۲).

اثر دیگر احمد غزالی رساله‌الطیور است. «یکی از موضوع‌هایی که مورد توجه و علاقه صوفیان و عارفان قرن پنجم و ششم هجری بوده بیان رمزی و تمثیلی سیر و سلوک معنوی به وسیله داستان سفر مرغان به سوی پادشاه آنان عنقا یا سیمرخ است»

(همو، ۱۳۵۵، مقدمه: ۵). برخی معتقدند داستان سفر مرغان و زبان و گفتار آنان با داستان حضرت سلیمان (ع) و اشاره‌ای که در قرآن کریم به «منطق الطیر» شده، مرتبط است و به دو قرن قبل از عطار نیشابوری بر می‌گردد (عطار، ۱۳۸۴، مقدمه: ۱۰۳).

شیخ‌المشاخ رساله‌ای خطاب به مریدش عین‌القضات به نام «رساله عینیّه» دارد. مجدالدین در این رساله نکات و دقایق عرفانی بسیاری را بیان می‌کند. غزالی در این اثر با اتکا به آیات قرآن و احادیث نبوی و اقوال مشایخ طریقت مکنونات قلبی خود را بیان می‌کند. مجموعه دیگر شیخ نامه‌های او به عین‌القضات است که با عنوان «مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین‌القضات همدانی» به چاپ رسیده است.

یکی از مهمترین آثار شیخ احمد غزالی مجموعه «التجريد في كلمة التوحيد» است؛ این اثر چونان سوانح‌العشاق مهمترین بنیان‌های فکری خواجه را در بر می‌گیرد. این کتاب که به تبیین مفهوم توحید از دیدگاه احمد غزالی می‌پردازد، با حلیث «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۳۷۱) آغاز می‌شود (غزالی، ۱۳۸۴: ۳).

از او کتابی به زبان تازی به نام «مجالس» باقی مانده است که تقریرات وی بر سر منبر و مجلس درس است و توسط مریدان و محبان او نوشته شده است. «این کتاب تألیف غزالی نمی‌باشد، بلکه تقریرات اوست در منبر خطابت یا در مجالس درسش در بغداد، که تعلیقه‌نویسان آن را یادداشت کرده‌اند، یا پرسش‌هایی است که از او شده است و او شفاهاً بیان داشته است و پرسش‌کنندگان نوشته‌اند» (مجاهد، ۱۳۷۶، مقدمه: نه).

در مجموعه آثار فارسی امام احمد غزالی دو وصیت‌نامه عرفانی ارزشمند نیز دیده می‌شود. مفاهیم موجود در این دو وصیت‌نامه به گونه‌ای است که می‌تواند برای سالکان و اهل تصوف بسیار سودمند واقع شود.

همچنین شیخ مقلله کوتاهی در مورد روح دارد که برخی آن را به محمد غزالی نسبت داده‌اند. از آثار منسوب به احمد غزالی به کتاب‌های «بحرالحقیقه»، «بحرالمحبه

فی اسرارالمودة» و «بوارق‌اللامع فی الرد علی من یحرم السماع بالاجماع» می‌توان اشاره کرد.

بایسته گفتن است که در کتاب «بحرالحقیقه» که از آثار ارزشمند در زمینه سلوک عرفانی است، برای رسیدن به سرمنزول مقصود هفت بحر (مرحله) معرفی می‌شود: بحر اول: بحر معرفت و گوهر آن یقین؛ بحر دوم: بحر جلال و گوهر آن حیرت؛ بحر سوم: بحر وحدانیت و گوهر آن حیات؛ بحر چهارم: بحر ربوبیت و گوهر آن بقا؛ بحر پنجم: بحر الوهیت و گوهر آن وصال؛ بحر ششم: بحر جمال و گوهر آن رعایت؛ بحر هفتم: مشاهده و گوهر آن فقر (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۲). این اثر از احمد غزالی نیست و سبک نگارش آن از نظر فرمی و محتوایی با آثار فارسی شیخ هیچ تناسبی ندارد؛ پورجوادی آورده است: «کتاب پارسی دیگری به نام بحرالحقیقه هست که به غلط به احمد غزالی نسبت داده شده است ... اولین بار در سال ۱۳۵۶ بود که من با وجود اینکه در مورد مؤلف آن کاملاً تردید داشتم، آن را به چاپ رساندم. بعداً دیدم که آقای مجاهد هم آن را در مجموعه‌ای که از آثار احمد غزالی در آورده‌اند، به چاپ رسانده‌اند» (پورجوادی، ۱۳۹۶، مقدمه: ۱۷). باری، این مجموعه اگر چه نظریات بدیعی در مورد سلوک عرفانی و مفاهیم و تعلیمات آن بیان کرده است، از احمد غزالی نیست و نظریات شیخ‌المشایخ را در مورد سلوک عرفانی باید در آثار مسلم او جستجو کرد.

در این جستار، سلوک عرفانی و تعالیم مختص آن در آثار فارسی غزالی خصوصاً رساله‌الطیور، مکاتبات، رساله عینیه و وصایا بررسی و نظریات وی در این مورد تحلیل می‌شود.

۱-۱- هدف و ضرورت پژوهش

سلوک عرفانی و پای گذاشتن به بارگاه معشوق، یکی از دغدغه‌های اصلی بشر برای ادراک سعادت حقیقی است و هر کدام از عرفا فراخور احوال خود، چارچوبی را برای

آن تعیین و تعلیمات خاص خود را بیان و با این تمهید مریدان خود را به سرمنزل مقصود هدایت کرده‌اند. از آنجایی که پژوهش‌های محققان عرفان اسلامی در خصوص احمد غزالی بیشتر مربوط به دو مجموعه «سوانح العشاق» و «التجريد في كلمة التوحيد» است و دیدگاه‌های سلوکی ابوالفتوح در دیگر آثار مسلّم وی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، این جستار می‌تواند گامی کوتاه در بازشناسی مفاهیم تعلیمی سلوک در آثار فارسی غزالی باشد.

۱-۲- روش و سؤال پژوهش

پژوهش کنونی که بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و با شیوه توصیفی - تحلیلی انجام می‌شود، به این پرسش پاسخ می‌دهد:

احمد غزالی در خصوص سلوک عرفانی چه دیدگاه‌هایی دارد و در تعالیم مختص سلوک عرفانی چه نکات و دقایق بدیعی بیان کرده است؟

۱-۳- پیشینه پژوهش

در مورد مفاهیم تعلیمی در آثار غزالی پژوهش‌هایی انجام شده است؛ پورجوادی در کتاب «سلطان طریقت» (۱۳۵۸)، در بخش دوم یعنی «نظریات و تعالیم» از فصل چهارم تا فصل نهم به بررسی مباحثی مانند حقیقت عشق، روح و عشق، سفر عاشق، راه توحید، سلوک و جنبه و سماع پرداخته است. این مباحث برگرفته از کتاب‌های «سوانح العشاق»، «التجريد في كلمة التوحيد» و «بوارق الالماع في الرد على من يحرم السماع بالاجماع» است و در فصل هشتم نیز که از سلوک و جذبۀ سخن می‌گوید و مفاهیمی چون «منازل سالک» و «اولیا و مقامات ایشان» را مطرح می‌نماید، مبنای گفتار وی مجموعه «التجريد في كلمة التوحيد» است و تنها در قسمت «گروه‌های مردم» به کتاب «رسالة الطيور» اشاره گذرایی داشته است. ریاضی در کتاب «بر فراز عقل و عشق»

(۱۳۹۳)، در بخش «عقاید و آراء و نظریات شیخ احمد غزالی» وی را عارفی شیعی تلقی کرده است: «شیخ احمد ... در طریقت تصوّف (آن هم تصوّف عاشقانه) است. پس به‌طور قطع و یقین در ولایت و طریقت شیعی است. اگر چه در امامت و فقاہت شیعی و جعفری نباشد» (ریاضی، ۱۳۹۳: ۳۱۶). شاهرودی در کتاب «پیر طوس، احمد غزالی و بحرالمحبة (کارنامه و روش)» (۱۳۹۹)، در قسمت «لندیشه و نظرات» مطالبی را در خصوص تقدیس ابلیس، جمال‌پرستی، محبت، عشق، وجد و سماع ذکر کرده که با تحقیق حاضر ارتباط چندانی ندارد. رودگر در کتاب «عرفان جمالی در لندیشه‌های احمد غزالی» (۱۴۰۰)، در بخش سوم یعنی «مباحث سلوکی» به مباحث ضرورت سلوک عاشقانه و جایگاه عشق در گرایش‌های سلوکی و همچنین حضور عشق در مقامات هفتگانه می‌پردازد که با پژوهش حاضر تناسبی ندارد.

در مورد عرفان و اندیشه‌های احمد غزالی مقالاتی نیز نگارش شده است؛ به عنوان نمونه صراطی در مقاله «عرفان احمد غزالی» (۱۳۸۸)، مطالبی در مورد عشق عارفانه، سکر و صحو، سماع، شاهد و ابلیس بیان کرده است. اسلامی و شهرمادی در مقاله «بررسی اندیشه‌های احمد غزالی» (۱۳۹۷)، در مورد عشق و عرفان در آثار غزالی توضیحاتی آورده است.

نگارندگان تا آنجا که پژوهیده‌اند، جستاری که دیدگاه‌های تعلیمی احمد غزالی را در عرصه سلوک عرفانی در رساله الطیور، مکاتبات، رساله عینی و وصایا بررسی و دقایق و بدایع آن را تحلیل کند، انجام نشده است و پژوهش حاضر می‌تواند گامی کوتاه در این زمینه باشد.

۲- سیر و سلوک

در نزد اهل طریقت، سلوک به معنای گذشتن از اقوال، افعال و اخلاق ذمیمه و جایگزین کردن صفات نیک به جای صفات بد است. سالک الی الله چون صفات بد را از نفس

خود بسترد و انانیت را یکسو نهد و هستی خود را رها سازد و به هستی خدا روی آورد، انوار معارف بر آینه قلب او تابیدن گیرد و حقایق را چونان که هستند، دریابد. در این حالت است که سالک از هستی خود بمیرد و با هستی خدای به حیات طیبه رسد؛ به دیگر سخن پس از ادراک مرتبه فنا به مرحله بقای الهی قدم نهد و به کمال رسد و کمال سالک چیزی جز اقوال نیک، احوال نیک، اخلاق نیک و معارف نیست (ر.ک: نسفی، ۱۳۸۱: ۱۰۳).

سلوک اهل طریقت مبنی بر طریقت مصطفوی است و طریقت در حقیقت، سرّ شریعت محسوب می‌شود؛ سالک با اتکا به اوامر شریعت، ظاهر خود را به صلاح و سداد آورد و با متابعت از طریقت، باطن خود را اصلاح می‌کند. به اعتقاد اهل عرفان، طریقت، امری باطنی و سرّی است و تا هنگامی که سالک به این مرحله پای نگذارد، سلوک میسر نشود و باطنش رنگ صلاح نگیرد، اما اگر سرّ شریعت را دریابد، باطنش از غیر حق تهی و از زمره عاشقان الهی می‌شود (اسفراینی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۱۲۰).

مشایخ عرفان، سلوک اهل شریعت و اهل طریقت را متفاوت می‌دانند و معتقدند که سلوک اهل شریعت بر پایه تحصیل و تکرار است، لیکن سلوک اهل طریقت از راه ریاضت و اذکار (نسفی، ۱۳۸۶: ب: ۱۲).

سالک دو گام پیش رو دارد تا به سرمنزله حقیقت برسد؛ یکی خودی و انانیت را یکسو نهادن و دگری صور و تعینات موجودات را صور هستی مطلق دانستن (ابن ترکه، ۱۳۷۵: ۱۲۳). به دیگر سخن «از تو تا خدا راه نیست، و اگر هست، راه تویی، خود را از میان بردار تا راه نماند! و به یقین بدان که هستی خدای را هست و بس. و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است: «خطوتان و قد وصلت» (نسفی، ۱۳۸۶ الف: ۴۱۶).

۲-۱- سلوک عرفانی و بازگشت به بارگاه معبود

رسالة الطیور احمد غزالی ترجمه‌ای زیبا از گفتار امام محمد غزالی و از آثار سترگ عرفانی در زمینه سیر و سلوک است. او از پرندگانی سخن می‌گوید که درد طلب بر آنان چیره شده است و ندای ارجعی را شنیده‌اند و با گسستن بند مادیات از روح الهی خود، خواهان رسیدن به آستان سیمرغ‌اند: «ما را لابد پادشاهی باید که به هر وقت به درگاه وی رویم و حاجت خویش بر وی عرضه داریم. پس اتفاق کردند که هیچ کس را کلاه مملکت و تخت پادشاهی زبنده‌تر از سیمرغ نیست، و شرایط پادشاهی او را میسر است. او را به پادشاهی نباید نشانند که اگر ما بی‌ملکی در صحرا زندگانی کنیم، در دام دشمن افسیم» (غزالی، ۱۳۵۵: ۲۶). و دشمن همان شیطان و نفس است که به تعبیر قرآن بزرگ‌ترین دشمن محسوب می‌شود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (فاطر/۴۵). پس از کسانی که به بارگاه سیمرغ راه یافته‌اند، از مکان او سؤال می‌کنند و آنان این‌گونه پاسخ می‌دهند: «ملک سیمرغ در جزیره عزت و شهر کبریا و عظمت است» (غزالی، ۱۳۵۵: ۲۷).

طالبان حضرت سیمرغ آماده سفر می‌شوند و داعیه طلب، آنان را به جنب و جوش می‌اندازد: «آرزومند حضرت ایشان را، یک اندیشه و یک همت کردند. و طوق شوق در گردن افکندند و نطق اشتیاق در میان بستند و نعلین طلب در پای کردند و به یکبار قصد برخاستن کردند تا پیش تخت ملک شوند، و از وی خلعت سعادت یابند، و در مرغ‌زار کرم و روضه رضا با وی چرا کنند. و آتش شوق از دل ایشان شعله می‌زد و راه را به زبان طلب می‌جستند» (همان: ۲۷). منادی آواز می‌دهد و به آنان اخطار می‌کند که خود را به خطر نیندازند و در کنج عافیت سکنی گزینند؛ لیکن سالکان گویند: «یاران از آن مقصد چاره نیست، تا که هلاک شویم پشت نگردانیم.... و به حکم آنکه شفای بیماری ما جز در خدمت نیست، و آرزومندی ما جز طاعت شما نیست، اگر ما به این سعادت نرسیم، آن بود که بی‌عقل و مدهوش شویم، و شرف ما در بندگی است» (همان: ۲۷).

۲۶-۲۷). منادی باز آواز می‌دهد که سلامت به غنیمت دانید و پای در راه بی‌پایان نگذارید که بسیاری از خطر این راه ترسیدند و پشت کردند؛ چرا که هر کسی را یاری حمل امانت الهی نیست: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۳). منادی آواز می‌دهد که بر قدرت خویش اعتماد نکنید و سخره دشمن نشوید که خود را به کام مرگ می‌کشانید و از دیدار حضرت دوست طرفی نمی‌بندید؛ لیکن حرص پرندگان زیادت می‌شود و پای در راه می‌نهند و مست و واله شوق دیدار معشوق می‌شوند (غزالی، ۱۳۵۵: ۲۹).

عده کثیری از این طالبان، در راه سلوک جان می‌بازند و جمعی دیگر نیز در وادی کبریا هلاک می‌گردند و گروهی قلیل به درگاه عزت سیمرغ می‌رسند و ملک را از حضور خود باخبر می‌کنند. ملک که بر تخت عزت و حصار کبریا و عظمت است، می‌فرماید که از آنان بپرسند، به چه علت پای بر آستان سیمرغ نهاده‌لند. پرندگان می‌گویند: بر آستان شما آمده‌ایم تا ملک ما باشی. سیمرغ نیز از استغنائی خود سخن می‌گوید و از پرندگان درخواست بازگشت می‌کند. پرندگان متحیر و سرگردان می‌شوند و احساس ضعف و انکسار می‌کنند (همان: ۳۰).

سالکان نومید می‌شوند و با خود می‌گویند بازگشتن کار نامردان است و ما با تحمل این همه مشکلات یارای بازگشت نداریم. باز به حضرت سیمرغ پیام بفرستیم که اگر چه استغنا صفت شماسست، لیکن ما از فقرای درگاه شماییم. ما را به بارگاه خود بار دهید. ملک می‌فرماید به کلبه احزان خود برگردید که چشم شما را طاقت تجلی‌ها نیست؛ «... چنانکه چشم خفایش را طاقت دیدن خورشید نباشد، شما را طاقت حضرت ما نباشد. «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف/۱۴۳)» (غزالی، ۱۳۵۵: ۳۱). پرندگان به کلی نومید می‌شوند و دل به قضای آسمانی و جان بر کف دست می‌نهند.

هنگامی که سالکان نومید می‌شوند، منادی آواز می‌دهد که اگر چه کمال عزت و استغنائی ما موجب ردّ شماست، کرم ما شما را می‌پذیرد. چون شما به حالت ضعف و انکسار پای به درگاه ما نهادید، ما شما را می‌پذیریم که اینجا بارگاه مفلسان و مسکینان است. «پس همگنان با قرار و سکون آمدند، و در ریاض نزهت فرود آمدند و لباس شادی پوشیدند و در خدمت ملک ایستادند و پیش تخت وی صف زدند» (همان: ۳۱-۳۲).

سالکان پس از بار یافتن به پیشگاه حضرت سیمرغ، از حال دوستانی می‌پرسند که جان خود را در عقبات و مهالک سلوک از دست دادند: «آن جماعتی دگر که موج دریا ایشان را هلاک کرد و تمساح تقدیر ایشان را فرو برده، کجاند تا این قربت و نزدیکی ما بینند و بدانند که چه منصب یافتیم و به کدام مرتبه رسیدیم» (همان: ۳۲). پاسخ می‌شنوند که آن گروه در پیشگاه ملک‌اند: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/۵۵) و زندگی جاوید یافته‌اند و در حضرت قدوس و پرده جبروتند (غزالی، ۱۳۵۵: ۳۲).

پس از آن، سالکان خواهان دیدار آنان می‌شوند؛ لیکن شرط آن، رسیدن به مقام فناست و منادی حق به آنان متذکر می‌شود که تا در بند بشریت هستند، نمی‌توانند احوال این فانیان را دریابند: «أَمَّا تَا مَادَامَ كَ شَمَا دَر قَفَسِ قَالِبِ بَاشِيدِ وَ رَسَنِ تَكَالِيفِ بَرِ پَای شَمَا، بَدِيشَان نَرَسِيد» (همان: ۳۳). سپس سالکان از حال افرادی می‌پرسند که پای در عرصه سلوک نهاده‌اند. پاسخ می‌شنوند که طلب هم از جانب خداوند است و اگر سالک به مرتبه‌ای می‌رسد، به واسطه جذبه معشوق است (همان: ۳۳-۳۴).

پایان کار سالکان در این رساله با پایان کار مرغان عطار متفاوت است؛ در مثنوی منطق‌الطیر سالکان، خود را در آینه معشوق مشاهده می‌کنند:

هم ز عکس روی سیمرغ جهان	چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود	بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود ...
خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ مدام

چون سویی سیمرغ کردندی نگاه بود آن سیمرغ، این کاین جایگاه
 و ر به سویی خویش کردندی نظر بود این سی مرغ ایشان، آن دگر
 (عطار، ۱۳۸۴: ۴۲۶)

عطار حالت فنا ی سالکان و بقای بعد از فنا را به تصویر می‌کشد: «پس همه در سیمرغ محو می‌شوند، بقای بعد از فنا حاصل می‌کنند و معلوم می‌شود که سالک طالب تا محو فنا نگردد و خودی خویش را نفی نکند، کی رسد اثباتش از عز بقا. بدینسان ورطه‌ای عبورنپذیر هست که در پلایان سیر از خلق به حق، باز خلق را از حق جدا می‌دارد و همین نکته است که دغدغه تعلیم وحدت وجود را از کلام عطار می‌زداید و از تصور آنکه نزد او خلق حق و حق خلق باشد مانع می‌آید» (زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۹۲). برخی از محققان انتهای داستان پرندگان عطار را به دیدار سالکان با ربّ شخصی خود تعبیر می‌کنند و معتقدند که حضرت سیمرغ، آینه است و مرغان خود را در آینه می‌بینند و ببینده و دیده یکی هستند. پس سیمرغ حق مطلق نیست، بلکه حق مضاف و ربّ شخصی مرغان است. تجسم استعداد و اندیشه مرغان برای شناخت ملک خود است و در حقیقت تجلی نفس برتر و آسمانی آن‌هاست (پورنامداریان، ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۱۱).

احمد غزالی با اینکه از صاحب‌نظران عرصه عشق است و اثر سترگی مانند «سوانح العشاق» را آفریده، در مجموعه «رسالة الطيور» رابطه سالکان و خداوند را به رابطه عبد و حق تعبیر می‌کند؛ به دیگر سخن «سوانح بر اساس نسبت عاشقی و معشوقی نوشته شده و داستان مرغان بر اساس نسبت بنده و مولی. مرغان در این داستان بندگانی‌اند که به دنبال مولی و خداوندگار خود می‌گردند. ... غزالی در انتهای رساله، رفتن مرغان به جزیره سیمرغ را تازه کردن عهد خوانده و منظور او از عهد همان میثاقی است که ارواح بنی‌آدم در ازل با پروردگار بسته‌اند، عهدی که خداوند با خطاب خود به

ذریّات یا ارواح آغاز کرده و پرسیده است: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (اعراف/۱۷۲) و آن‌ها همه پاسخ بلی داده‌اند» (پورجوادی، ۱۳۹۶: ۲۰-۲۱).

دلیل اینکه غزالی داستان مرغان را بر پایه رابطه عبد و معبود تعبیر کرده، این است که وی مترجم این رساله بوده و در حقیقت گفتار برادر مهتر خود، ابوحامد، را با بسط و تفصیل بیشتری بیان نموده است.^۱ محمد غزالی هر چند عشق عبد به حق را روا دانسته، لیکن چونان برادر کهنتر خود در این عرصه نتاخته است.

۳- تعالیم مختص سلوک عرفانی

در آثار فارسی احمد غزالی مفاهیم مربوط به سلوک عرفانی و تعالیم آن، بسامد زیادی دارد و وی به اقتضای حال مخاطب، به نصیحت مریدان و خلق روی می‌آورد؛ در مقدمه رساله عینیه، خطاب به عین‌القضات همدانی آورده است: «اگر نه آنستی که سینه آن خلاصه عصر - ایده الله بالطاعة - به تأیید ربّانی منشرح است، و استماع مواعظ را منفسح، و جواذب همم را به دل قابل و به جان مستقبل، و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (مائده/۵۴) - تصدیع ندادمی - و این رازنامه نگشادمی. چه طعم نصیح حق‌گویان در کام هواپرستان تلخ است و مناهی محبوب طبع، و حرص بر ممنوع غالب، و مکروه بدین سبب متبوع. قال - صلی الله علیه و سلم - «لَوْ مَنَعَ النَّاسُ عَنْ فَتِّ الْبَعْرَةِ، لَفُتُّوْهَا، وَ قَالُوا: مَا نُهِنَا عَنْهُ إِلَّا وَ فِيهِ شَيْءٌ».^۲ و محبت حق‌گویان نوری است که شکوفه هر درختی نیاید، و نوری است که جز در مشکات متعرضان نفحات قدم نتابد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۸۸). بارزترین مفهومی که در آثار غزالی وجود دارد، سلوک عرفانی است. غزالی به سالکان توصیه می‌کند که تنبیهی را که از جانب حق است، بپذیرند و در آن تأخیر روا ندارند و گر نه هلاک شوند؛ چونان‌که سلطانی شخصی را به حضور بطلبید و دیر اجابت کند که موجب مرگ او می‌شود؛ سالک نیز بر اوراد و اذکار مراقبت کند و خواطر را حفظ کند: «اگر تنبیهی ناگاه دررسد، زینهار که یک طرفه‌العين تأخیر نکنی که هلاک

شوی. فرمانی که به وسایط به تو رسد، دیگر است. آن را وجوب موسع خوانند. اما آنچه از جلالت کار بتابد آن را حاکمات وقت خوانند. اگر چندان تأخیر افتد که کسی مثلاً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» برخواند بیم هلاک و حرمان و سبب قطعیت و هجران بود؛ زیرا که مثال آن فرمان به وسایط چنان بود که سلطان تو را به رسولی بخواند. روا بود که استعدادی یا مهلتی را در او مجال بود. اما آنچه سلطان تو را به خودی خود بخواند، اگر در حال، عین امتثال نکردی، هلاک لازم گردد و هجران ابدی و شقاوت سرمدی. اکنون این بشناس در مراقبه خواطر و در اوقات اذکار و در روزگارها، که نتوان دانست که کی بود این دعوت» (همو، ۱۳۵۶: ۴۱).

پس باید پای در راه الهی نهاد؛ چرا که رسیدن به سرمنزل مقصود مستلزم تلاش است، و اگر سالک در راه حق گام برندارد و غفلت ورزد، به حسرتی ابدی دچار شود: «خلق در آنچه می‌باید راه نمی‌برند، راه به خدای - تعالی - می‌باید رفت و تا نروی نرسی، و اگر نرسی الی الابد حسرت بر حسرت بود. «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (انسان/۲۹) آدم صفی - صلی الله علیه - راه به هزار سال رفت، تو را بدین عمر کوتاه می‌باید رفت و تو چنین غافل و به اغیار مشغول» (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۵۷). با این تمهید باید وقت را مغتنم دانست که عمر کوتاه است و در آخر، خداوند از انسان سؤال می‌کند که عمرت را چگونه سپری کردی: «ای عزیز من! به جان و دل شنو و از فرق تا قدم همه سمع گرد که بس عزیز سخنی است نصیب تو از قسمت ازل. این قدر عمر است زیاده نخواهد شد، و چون فراگذرد رجعتی نتواند بود. اکنون تو مخیری، به هر چه خواهی صرف کن که حق است بر او بی‌واسطه این سؤال نکنند که «عُمْرُكَ فِيمَ أَقْنَيْتَ؟» (همانجا).

روح انسان اگر با عالم برین آشنا باشد و معنویات را درک کند، آواز «ارجعی» را می‌شنود و با این تمهید پای بر عرش می‌گذارد؛ ولی در صورتی که روح انسان از راه راست منحرف شود، انسان به قعر دوزخ می‌شتابد: «اگر جان مرغ آشنا باشد، چو آواز

طبل ارجعی شنود، پرواز گیرد و بر بلندتر جای بنشیند، و اهْتَزَّ الْعَرْشُ بِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، از آن خبر می‌دهد و اگر العیاذ بالله، جان مرغ بیگلنه و از جمله «أُولَئِكَ كَلَّلْنَا نَعَامٍ» (اعراف/۱۷۹) بود، رخت او را از زاویه به هاویه برند» (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۰۸).

غزالی پای نهادن در راه سلوک را آسان و به پایان بردن آن را کار جوانمردان می‌داند و از رنگ باختن مکارم اخلاق سخن می‌گوید: «ای بزرگ جهان و ملاذ دوستان! اندر سفر عشق شدن آسان است و به پایان بردن کار جوانمردان. خود را دریاب که آفتاب به مغرب رسید و عیار مردم بگردید. مکارم اخلاق مندرس گشت و معالم صحبت منظمس شد» (همان: ۲۱۱). سالک راهی بس پر عقبه در پیش دارد؛ زیرا معشوق سنگدل و غیور است و عاشق اگر چه در کمال ارادت و دوستداری است، قالبی ضعیف و قدرتی اندک دارد: «راه نایمن است و منزل دور و دلربای غیور. قالب ضعیف و دل بیچاره و جان عاشق و ارادت به کمال» (همان: ۲۰۵).

هرکه به راه عشق قدم نهد، مانع بازگشت دگران شود و کسی که راه حق را ترک کند، به عذابی شدید دچار آید: «جان و جهان هرکه واز گشت، از راه واز گشت. هرکه در آمد در درون مانع رجوع درآمدگان آید، چنانکه مانع دخول ناخواندگان آید. رسول می‌گوید- صلی الله علیه و سلم: «مَنْ عَرَفَ طَرِيقًا إِلَى اللَّهِ فَسَلَكَهُ، ثُمَّ تَرَكَهُ، عَذَبَهُ اللَّهُ عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (غزالی، ۱۳۵۵: ۳۵).

سالک زمانی می‌تواند کمال را درک کند، که همه چیز را نفی نماید و گر نه به حقیقت انسان و ودیعه نهان در او پی نمی‌برد و چونان ابلیس به ظاهر اکتفا می‌کند: «ای عزیز من! آنچه خلق از آدم می‌دانند، ابلیس خود پوستین خود بر آن کرد: «وَخَلَقْتُهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف/۱۲) از دل آدمی که خبر دارد و از جانش که خبر دارد؟ اهلنت غیب غیب است، اما این متاع‌البیت در راه هر مجاهده و سلوک به تو نمایند که این همه نه در کلان گیره‌لند. جمال به هر کس ننماید و تا از آفاق وانپردازد، به این نرسد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۵۹).

به هر روی سلوک لازمه زندگی معنوی است و نتیجه آن به عنایت حق بستگی دارد؛ اگر لطف الهی شامل حالش شود، که به رستگاری الهی رسد و اگر قهر الهی او را فرو گیرد، اجرش در نزد خداست: «مرد باید که در دریا غواصی کند، اگر موج مهر او را به ساحل لطف لندازد، «فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» (احزاب / ۷۱) و اگر نهنگ قهرش به قعر فرو افکند «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء / ۱۰۰) « (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۶).

عمل نمودن به ارکان و اوامر شریعت و اجرای حدود الهی از لوازم سلوک است و سالکی که حدود الهی را رعایت نکند، هلاک می‌گردد. البته حدود شرع تنها ظاهر آن نیست و عبادات و خیرات، بلکه باید خاطر خود را از هوای نفس و وسوسه شیطان نگاه داشت و با خدعه نفس و شیطان پای به میدان تأویل ناروا نگذاشت. در این صورت است که کرم الهی دستگیر انسان شود: «پس چون داد این حدود بر بساط عبودیت بدادی؟ او به کرم خود دست گیرد و ازین حدود بیرون گذارد و به حقوق رساند. روش یک‌بارگی بر سر نظاره گردد، که همه جذبه بود. اینجا توانگری به متاع او بود نه به ملک خود. و هذا سرّ. قادر به قدرت و عالم به علم و حی به حیات و متکلم به کلام و مرید به ارادت. چون بر بساط یکی بود عدد نبود، احد بود. وقت از اشکال روی بریندد» (همو، ۱۳۵۶ الف: ۲۰-۲۱).

۳-۱- سلوک عرفانی و بندگی

غزالی برای بندگی در راه حق، حکایتی از عابد یهودی ذکر می‌کند که در عبادات اصرار دارد، اما خداوند بدو پیام می‌فرستد که مورد عنایت ما نیستی و او پاسخ می‌دهد که مرا با بندگی کار است و خداوندی او داند: «آن مرد که در بنی اسرائیل سال‌ها عبادت کرد، لم یزل ولا یزال- خواست تا خلوت او را جلوتی دهد. ملکی را بفرستاد که وی را بگو: رنج مبر که شایسته ما نیستی و دوزخی خواهی بود. آن مرد گفت: مرا با بندگی کار است، خداوندی او داند. فرشته بازگشت و پیغام او ادا کرد. جلال احدیت جواب

داد که چون او با لثیمی خویش بر نمی‌گردد، من با کریمی خویش چون برگردم» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۶). پس تلاش سالک دیگر است و فضل و عنایت حق دیگر. سالک باید عمر خود را در راه حق سپری کند و از انجام امور ناپایدار بپرهیزد: «ای عزیز من دریغی بود که روزگار عزیز در سر کاری کنی که آن بنمlend. و چنین عجایی که تو را نهاده‌اند از تو فوت شود» (همان: ۲۵۹). وی همچنین حکایت مردی یخ‌فروش را بیان می‌کند که از مردم می‌خواهد بدو رحم کنند و فرصت را غنیمت دانند تا هال او تلف نشود: «مردی در تابستان یخ می‌فروخت و گرما مفرط بود. هر ساعت آواز دادی که: ای خریداران! اِرْحَمُوْا لِمَنْ رَأْسُ مَالِهِ يَدُوْبُ» (همان: ۲۰۹-۲۱۰). پس راه کمال مراقبه اوقات است و از اغیار روی برتافتن: «ای جوانمرد، نزلی که يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوْهُ (مائده/۵۴) را افکنده است در ازل آزال کم از مراقبه ابد نبود تا استیفا به کمال بود کسی از عزت نفس بر سر نیست؛ به گیری چون مشغول توان بود» (غزالی، ۱۳۵۶: ۳۶).

غزالی مطابق با نصوص دینی آفرینش آدمی را برای بندگی می‌داند و معتقد است که شایسته نیست انسان به چیزی جز آن مشغول شود: «خلق را برای بندگی آورده‌اند نه برای دنیاپرستی. فرمان نیست که جز به بندگی مشغول باشند. اگر رخصتی بود یک لحظه به کاری دیگر مشغول بودن، آن به قدر حاجت و ضرورت بود، پیشه نشاید گرفتن. رخصتی که خلق خود را از مفتی هوا ستاند دیگر است، رخصتی که دین متین دهد دیگر» (همو، ۱۳۹۴: ۲۵۷). وی در جایی دیگر آورده است: «سپر بیفکن تا بنده باشی که چون تو تو نباشی، بر خراب خراج نیست» (همان: ۱۹۸).

۳-۲- سلوک عرفانی و هوای نفس

غزالی هواپرستی و تمنی و خواهش را منافی با مردانگی می‌پندارد و می‌گوید: «مردی نه متابعت هواست. همّت در جان می‌باشد، عزیمت در نفس، غنیمت در دل» (همان: ۲۰۷). وقتی تمنی و خواهش از وجود سالک رخت بر بندد، حجب برخیزد و بارگاه حقیقت

عیان گردد: «نشان ولایت ماندن تمنی حساب هستی خود است، و مهر دیموم وصال قدم تقدیر عدم است. چون خود را معدوم تقدیر کند، ولایت تمنی برسد و حجب برخیزد و کشف کرم پیدا شود و عزل حجب تحقیق افتد، ولایت فضل بتابد ...» (همو، ۱۳۵۶ الف: ۳۴-۳۵).

نفحه الهی در صورتی می‌تواند بند نجاسات را از راه سالک بردارد که آرزو و آرایش یکسو نهاده شود و رعونت نفس به خشوع و تواضع بدل گردد: «اگر وقتی خاطر موج صدق برآرد و علایق بیندازد، البته از روی مصالح بند او نکند که آن نفس‌الرحمن بود، و بند نجاست راه بود. و چون آرایش به استقبال پاکی بری، راه بسته شود؛ و دیگر بار دست کرم آن جمیل را جلوه نکند» (همان: ۴۰).

غزالی حيله‌جویی و خودپسندی را نیز نفی کرده است: «حواله مکن، حيله مگو، رخنه مجوی. چنان‌که «لَهُمُ الْبُشْرَى» (یونس/۶۴) خوانندگان را همراه است، «لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ» (فرقان/۲۲) رانندگان را هم در راه است» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۰).

از دیگر مظاهر هوای نفس، مغرور شدن به عبادات و اعمال است؛ غزالی در این مورد، تمثیلی روایی ذکر می‌کند و از دائم‌الخمری سخن می‌گوید که در هنگام مرگ توبه می‌کند و به درجه اولیا می‌رسد: «نوری گوید: در همسایگی من مدمن‌الخمری از دنیا نقل کرد و من به جنازه وی نرفتم. به خواب دیدم که: اگر نجات همی‌خواهی بر سر گور وی رو و حاجت خواه. پس از آن، احوال وی از مردمان پرسیدم. گفتند به وقت مرگ دیده‌ی وی به اشک غرق شده بود و همی‌گفت بلند: یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، اَرْحَمُ مَنْ لَا لَهُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةُ. خداوندا! بس کاری نباشد جنید و شبلی را آمرزیدن، کرم آن بود بر چون من رسوایی رحمت کنی» (همان: ۱۹۸). عجب در عبادت حجاب هدایت است و انسان را از مقصود باز می‌دارد: «اعجاب حجاب هدایت است و حاجب غوایت» (همان: ۲۱۰).

شیخ هوا و هوس را از اوصافی می‌داند که سالک را تباه می‌کند: «سه خصلت است که هلاک مرد در آن است: شُحُّ مَطَاعٌ، وَ هَوًیٌّ مُتَّبِعٌ، وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ»^۳ (همان: ۲۰۷). باری، هوا و هوس باعث ارتکاب مناهی است و بسیار گمراه‌کننده: «متابعیت هوی مردی است و مغوی. ... مباشرت محظورات و ارتکاب مناهی از این خیزد» (همان: ۲۱۰).

۳-۳- سلوک عرفانی و حجاب

اهل طریقت حجاب را به دو نوع تقسیم می‌کنند؛ یکی حجاب رینی که هرگز برطرف نمی‌شود و دگر حجاب غینی که زود برطرف می‌شود (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۷: ۷-۸). غزالی برای رهایی از حجاب در راه سلوک، سه راهکار بیان می‌کند؛ یکی از مشتهیات نفسانی دست کشیدن و به خدا دل سپردن، دوم دوام بر غسل و وضو و دگر اعمال و سوم در شب هزار بار لا اله الا الله گفتن. اگر سالک از این سه طریق به آستان مقصود نرسید، کوتاهی کرده است: «اگر دل از وقتی یا از رغبتی یا از ذکری یا از نقدی در حجاب افتد، سه ورد باید کرد: یکی آنکه آنچه دوست دارد از مأكولات ساختن تا حدّ جهل، باز چون خاطر بدان میل کند ناخوردن و به خداوند آن دل دادن. دوم آنکه بر دوام بر سر وضو و غسل و سکوت و مراقبه و تفرید و اعتزال و انزوا بودن. سیوم آنکه هزار بار شب «لا اله الا الله» گفتن به جد تمام، که لابد بود که گم شده را بازیابد به وعد کریم. و اگر نخواهد یافت، درین شرایط تقصیری افتاده باشد. میسر نشود به غیر ازین» (غزالی، ۱۳۵۶ الف: ۳۶).

۳-۴- سلوک عرفانی و خلوت

اهل عرفان معتقدند: «بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است، و انقطاع از خلق، و جملگی انبیا و اولیا در بدایت حال داد خلوت داده‌اند تا به مقصود رسیده‌اند» (نجم رازی، ۱۳۸۹: ۲۸۱).

غزالی شرط طلب خدای - تعالی - را خلوت از غیر او می‌داند؛ پس سالک باید بت درون خود را بشکند و از دل، معشوق را بطلبد: «هرگز دولت خلوتی نادیده، و بتی ناشکسته، و از گل به دل نارسیده، کمند طمع بر فتراک طلب بستن، جز خجالت بار نیاورد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۷). سالک با حربۀ ذکر الهی اغیار را از دل دور می‌سازد و بیگانگان نمی‌آمیزد: «اگر وقتی از دل، خلوتی یابی به خود آمیخته مکن. تو خاموش گرد و مراقبی متواری می‌باش. اگر غیری تاختن آرد، با سر وقت ذکر رو که حدّ کسب اهل طریقت ازین بیشتر نیست» (همان، ۱۳۵۶ الف: ۳۷).

۳-۵- سلوک عرفانی و اعمال شب آدینه

در کتب عرفانی به نقل از پیامبر (ص) و دیگر بزرگان، در مورد فضیلت اعمال شب آدینه، گفتار بسیاری وجود دارد؛ محمد غزالی آورده است: «پیغامبر گفت: هر که شب آدینه نماز خفتن به جماعت کند، و دو رکعت سنّت بگزارد، بعد از آن ده رکعت نماز کند، در هر رکعتی الحمد و قل هو الله احد و معوذتین یکان یکان بار بخواند، پس سه رکعت وتر بکند، و بر پهلوی راست روی به قبله بخسبد، چنانستی که شب قدر زنده داشته باشد» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳۳).

به اعتقاد احمد غزالی سالک باید در شب آدینه خواب بر خود حرام کند و در آغاز شب به تسبیح و نماز و وضو بپردازد. در شب آدینه غسل قبل از سحر بسیار نیکوست و اغلب در سحرگاه است که دولت حقیقی رخ نماید، لیکن اگر کشفی حاصل نشد، نباید سالک ناامید شود. باید با جانی سوخته عشق الهی به ذکر بپردازد و با پاکی ظاهر و

باطن از طعام دوری کند و با این تمهید از روزه، صدقات و خیرات و ادعیه استعانت جوید؛ باشد که چهره جانان را در آئینه قلب خود تماشا کند (همو، ۱۳۵۶ الف: ۳۸-۳۹). غزالی کثرت خواب را آن هم در شباهنگام مذموم می‌شمارد: «قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لِابْنِهَا: يَا بُنَيَّ! لَا تُكْثِرِ النَّوْمَ بِاللَّيْلِ. فَإِنَّ كَثْرَةَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ تَدْعُ صَاحِبَهُ فَقِيرًا يَوْمًا» (همان، ۱۳۹۴: ۲۰۶). احمد غزالی مفاهیم دیگری نیز در مورد سلوک عرفانی آورده است:

۳-۶- سلوک عرفانی و حزن

اهل طریقت معتقدند: «هر دل کی اندر وی اندوه نباشد خراب شود، همچون سرایی که اندرو ساکن نباشد، خراب شود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۰۹). باری، در راه سلوک هیچ چیز از اندوه ثمربخش‌تر نیست، اندوهی که از خوف عاقبت خیزد: «یقین شناس که هیچ چیز در این راه، مثمرتر از اندوه نیست ... در صفت سرور کائنات - صلوات الله علیه- معروف است: کَانَ دَائِمَ الْأَحْزَانِ، مُتَوَاصِلَ الْفَكْرِ. و این حدیث از خوف عاقبت و ترس سابق خیزد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۸). و بدین ترتیب به کثرت در گریه کردن توصیه می‌کند: «کثرت بکاء نافع است، و قرآن بدان ناطق و از ضد آن ناهی» (همان: ۲۰۶).

۳-۷- سلوک عرفانی و غفلت

بزرگ‌ترین غفلت، غفلت از یاد خدا و فرمان و معامات اوست (ابن‌خمیس الموصلی، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۴۵۴). غزالی در این حکایت به غفلت آدمی و ناپایداری دنیا و لزوم دل‌ن بستن به این مصاحب غدار تأکید کرده است: «یکی از علما پادشاهی را به پسر مرده تعزیت می‌داد. گفت: «مَاتَ ابْنُكَ وَ هُوَ فَرُعُكَ، وَ مَاتَ أَبُوكَ وَ هُوَ أَصْلُكَ، وَ مَاتَ أَخُوكَ وَ هُوَ وَصْلُكَ، فَمَا تَنْتَظِرُ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَصْلِ وَ الْفَرْعِ وَ الْوَصْلِ». باش تا خسارت این جسارت بینی» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۴).

۳-۸- سلوک عرفانی و پندار پاکی

یکی از موانع سلوک عرفانی پندار کمال است که موجب توقف سالک مسیر سلوک می‌شود: «پندار پاکی همه آرایش است» (همو، ۱۳۹۴: ۱۹۷). مولوی گوید:

علّتی بدتر ز پندار کمال نیست اندر جان تو ای ذو دلال
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۹۸)

پس بر سالک است که همیشه توبه را به صورت زبانی و قلبی ملازم باشد: «هر زلت که به استغفار دردآمیز نشویی در او، هلاک شده گیر. ف: «التُّوبَةُ مِنْ غَيْرِ إِقْلَاعِ سِمَةٍ الْكَذَّابِينَ»^۴ (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۰۴).

۳-۹- سلوک عرفانی و ذکر و تسبیح خداوند

یکی از موهبت‌هایی که به سالک ارزانی شده است، یاد خداوند و تسبیح اوست و اگر خداوند از انسان روی گرداند، وی را به چیزی جزء ذکر حضرتش مشغول می‌کند (همان: ۱۸۸). در کتاب «مصباح‌الشریعه» آمده است: «مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ» (مصباح‌الشریعه، ۱۴۰۰: ۵۵).

غزالی در آثار خود به صورت مکرر به اهمیت ذکر در سلوک عرفانی تأکید کرده است؛ وی در سراسر آثار تعلیمی خود، سالکان را به دوام در ذکر و حمد و ثنای خداوند تشویق می‌کند: «بر دوام بر ذکر باش و بر خدا ثنا می‌گوی. هر شب پس بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ أَجْمَعِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ وَ اخْصُصْ مِنْ بَيْنِهِمْ مُحَمَّدًا بِأَفْضَلِ الصَّلَاةِ وَ أَجْزَلِ التَّسْلِيمِ. يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». پس به رسول ما - صلی الله علیه و علی آله - صد بار صلوات ده و بگو: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ». نَفْعَكَ اللَّهُ بِهِ» (غزالی، ۱۳۵۶ الف: ۴۳). سعادت انبیا و اولیا نیز به واسطه ذکر است و انسان می‌تواند بدین وسیله گمشده و مطلوب خود را به دست آورد: «ای عزیز من، به دوام ذکر مشغول

باش، که همه سعادت‌ها آنجا یافته‌اند. انبیاء و اولیاء - علیهم السلام - تا نیز گم کردن را وازیابی، پس طلب را بیابی» (همان: ۳۷).

معروف کرخی نیز در خصوص دوام ذکر گوید: «هر که هر روز هفت بار بگوید: *فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ*، خدای - تعالی - او را از جمله اولیا نویسد» (همو، ۱۳۹۴: ۲۶۰). خداوند برای نلله اهل درد اهمیت بسیاری قائل است: «قصه منبر نشنیده‌ای که چون بنهادند، آن جذع از جزع بنالید. فرمان آهد: حنلنه را در کنار گیر که نلله رنجوران را در این درگاه قدری است. و *اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمُظْلُومِ* رمزی» (همان: ۱۹۹).

مرغ جان با ذکر حق زنده ملند و روح انسان با ذکر خداوند به ملکوت قدم نهد: «ای عزیز من! چنان‌که در درون آدمی چیزی است که زنده به آب و نان بود، و چیزی است که هم زنده به ذکر خدای - تعالی - بود ...» (همان: ۲۵۸). مرغ جان با ذکر حق بال و پر می‌گیرد و قفس جسم را می‌شکند و پای بر عرش می‌گذارد: «ای عزیز من! این مرغ جان عجب مرغی است، او را بی‌پر آورده‌اند. پر و بال در دام ذکر و حضور خواهند یافت. چون به قوادم و خوافی مستظهر گشت، به قفس متبرم شود و خلاص را مغتنم شمرد» (همانجا).

ذکر حق، سالک را از دل‌مردگی می‌رهاند. غزالی حکایت ابوبکر کتانی را نقل می‌کند که پیامبر(ص) را در خواب می‌بیند و به او می‌گوید که چه کنم که دل نمیرد؟ و پیامبر(ص) می‌گوید: «هر روز صد بار بگوی *«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»* تا آن‌روز که دل‌ها بمیرد و دل تو بنمیرد» (همان: ۲۶۰).

غزالی همه انسان‌ها را به ذکر حق می‌خواند و از آنان می‌خواهد در صلح گشاده دارند و از درگاه الهی روی نتابند: «ای عزیز من، کم از آن نبود که در شبان‌روزی، یک ساعت بدو مشغول باشی. اگر همگی روزگار خود فرا کار ندهی، باری در صلح گشاده داشتن شرط کار است» (همو، ۱۳۵۶ب: ۳۷).

از تعلیمات دیگر احمد غزالی، ورد و عبادت شبانه است تا دل سالک از همه تعلقات پاک گردد: «اوراد او را در شب باید که مشتمل بود بر ورد و عبادت چون نماز و ذکر و صلوات بر انبیا- علیهم السلام- و بر خلوت که یک ساعت فی آخرالاوراد قصد کند تا دل را از خیر و شر خالی کند و رد شکوی» (همو، ۱۳۵۶ الف: ۳۲).

ذکر خداوند در هنگام مرگ نیز دستگیر سالک است و روح را به آستان الهی هدایت می‌کند، اما اگر دلبسته علایق گردد، در حضيض باقی ماند و سرچشمه مقصود را درک نمی‌کند: «ای عزیز من مرگ چون بیاید، تو را با خود هیچ چیزی نیاورد و به تو هیچ چیز ندهد. از تو خواهد و از تو ستاند. هر جان که در روزگار دراز، به جمال ذکر منور شده باشد، از آفات علایق مخلص شده بود، چون طبل باز ارجعی فروکوبند و به دست ملک‌الموت در قفس برکشند، او مرغ شده است؛ پر و بال بزند و به افق غیب فرو شود و خلاص از زندان و قفس غنیمت شمرد. اما هر جان که او اسیر شهوات و بسته آمال و امانی و بنده حب‌الدنیا بود، او خر لنگ است نه مرغ پرواز. و بدان که چهار دیوار اسطبل بر بهیمه افتد، او نه مرغ شود و نه پر یابد» (همو، ۱۳۹۴: ۲۵۸).

۳-۱۰- سلوک عرفانی و مواجهه با دنیا و عقبی

در همه کتب دینی و عرفانی بر لزوم دوری از دنیا و دل‌نبستن به آن تأکید شده است؛ حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «ای دنیا از من دور شو که مهارت بر کوهانت است. من از چنگال‌هایت جسته، و از دام‌هایت رسته، و از رفتن در لغزشگاه‌هایت دوری گزیدم. کجایند کسانی که به بازی‌ها و شوخی‌هایت گرفته فریشان دادی، کجایند مردمانی که به زینت و آرایش‌هایت در فتنه و گمراهیشان انداختی؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحد‌ها هستند» (علی ابن ابیطالب، ۱۳۷۹، ج ۵: ۹۷۴-۹۷۵).

شیخ احمد غزالی نیز در آثار خود در مورد نلپیداری جهان، مطالبی را بیان کرده است؛ وی عمر طولانی حضرت نوح (ع) را مثال می‌زند که در آخر تسلیم مرگ شد و

پس از آن تأکید می‌کند که وقتی شخصی مانند پیامبر(ص) جان سپارد، امید بقا در دنیا پنداری باطل است: «ای عزیز من! پندار که همه جهان آن توسست و هر که در وجود است تو را سجود می‌کنند و هزار سال عمرت بود، آنگه چه و آخر چه؟. نوح - علی نبینا و علیه السلام- هزار سال کم پنجاه سال خلق را دعوت کرد، چندین هزار سال است تا بمرد و در زیر خاک شد. سید الاولین والآخرین محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله- قرآن قدم وازو می‌گوید: «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء/۳۳-۳۴). اگر آن سری که «لعمرك» تاج او است در زیر خاک کنیم، دیگری را بر روی زمین چون بگذاریم؟ «سَبْحَانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَ قَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ» حق است، چون مرگ لابد است، استعداد ضروری بود» (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۵۸).

پس بر سالک است که فریب دنیا را نخورد و عشوه دلفریب آن را قبله‌گاه دل نسازد که سراسر مکر است و دغل‌بازی: «هرکه پای در راه نهد باید که فتوای شرع را مقتدا سازد و هرچه در او رخصت شرعی نبود، البته در او هیچ طمع ندارد. و در جوال شیطان نشود که استدراج او را نهایت نیست. ... زینهار که در جوال شیطان نشوی، زینهار!» (همو، ۱۳۵۶ الف: ۳۹). و همیشه یاد مرگ را در ذهن خود داشته باشد، از آن برحذر باشد و از تنهایی گور یاد آورد پیش از آنکه فرشته مرگ فرا رسد، در آن هنگام دیگر افسوس و حسرت سودی نخواهد داشت: «از شبیخون مرگ برحذر بودن شرط است، و از تنهایی گور یاد آوردن شرع. «قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ» (ابراهیم / ۳۱). - يقول فيه - «يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ» (احزاب/۶۶). پیش از آن‌که روزی بیاید که سود ندارد گفتن. کاشکی فرمان خدا و رسول نگاه داشتی، و پیش از آمدن ملک‌الموت و این درخواست که: «لَوْ لَأَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» (منافقون/۱۰) و جواب دادن وی که: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (یونس/۹۱)» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۲).

پیامبر (ص) از ابوذر می‌خواهد که بر اهل قبور گذر کند و از سرنوشت بشر عبرت گیرد: «سید عالم - علیه السلام- ابوذر غفاری را می‌گفت: «جَاوِزُ أَهْلِ الْقُبُورِ وَ زُرُّهَا

أحياناً تُذَكِّرُكَ الْآخِرَةُ، وَ شَيْعَ الْجَنَازَةِ لَعَلَّ ذَلِكَ يَحَرِّكُ قَلْبَكَ وَ يُحْزِنُكَ».^۵ به گورستان عزیزان برگذر با فکرتی: «و هُوَ أَنْ تَجْعَلَ الْغُلَبَ حَاضِرًا، وَ بِا عِبْرَتِي: وَ هُوَ أَنْ تَجْعَلَ الْحَاضِرَ غَائِبًا، تَأْتُو رَاهِنَمَائِي كُنْد» (همان: ۲۰۸).

غزالی می‌گوید: از ساعتی که مرده را تا لب گور برند، خداوند چهل بار از او سؤال می‌کند، اگر فرد صالح باشد، از مهلکه می‌رهد؛ اما اگر انسان صالحی نباشد، لال و رسوا می‌شود: «از آن ساعت که مرده را بر جنازه نهند تا لب گور، چهل بار حق - تعالی - به خودی خود از وی سؤال کند. اول آن بود که: طَهَّرْتَ مَنْظَرَ الْخَلْقِ سِتِّينَ سَنَةً، هَلْ طَهَّرْتَ مَنْظَرِي سَاعَةً، فِيمَ أَفْنَيْتُ عُمْرَكَ؟... اگر مجدودی بود، چون متکلم شود، معلم گردد و یثبت الله او را تلقین دهند. و اگر مخدولی باشد، لال و گنگ گردد «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ» (یس/ ۶۵) او را رسوا کند. دوستان برگردند گویند: رَجَعْنَا وَ تَرَكَنَاكَ، لَوْ أَقْمَنَّا مَا نَفَعْنَاكَ» (غزالی، ۱۳۹۴: ۲۰۰-۲۰۱). ابوالفتوح در مورد ترس از دوزخ نیز آورده است: «ارباب صدق از تهدید، «لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» (احزاب/ ۸). ترسان، و اصحاب طاعت از سهم «و الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ» لرزان. همه موجودات از احوال قیامت در تمنای عدم» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۴-۱۹۵).

غزالی گاهی نیز از بهشت و دوزخ و از خوف حق و نتیجه عمل در آخرت سخن می‌گوید؛ در مورد یاد بهشت و دوزخ حکایتی از دختر عمر بن عبدالعزیز روایت می‌کند که پدر خود را گریان می‌بیند و از او می‌پرسد که چرا گریانی و این‌گونه جواب می‌شنود: «جواب داد و گفت: «ذَكَرْتُ مُنْصَرَفَ الْقَوْمِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری/ ۷) (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۳).

غزالی مطالبی را در مورد عدالت خداوند و نتیجه عمل بیان کرده است: «با خود حساب می‌کنی و پیروز می‌آیی! «كُلُّ مُجْرٍ فِي الْخَلَاءِ وَ يَسْرُ»^۶. باش تا محک عدل بیارند که خلق جمله در شبند، صبح آن مرگ است. اسفار به قیامت، اشراق به بهشت» (همانجا). باری، بندگان در صبح مرگ با محک عدل حق از خواب بیدار شوند.

۳- نتیجه‌گیری

خواجه احمد غزالی از مشایخ برجسته تصوّف است که در خصوص سلوک عرفانی و تعالیم مختص به آن، نظریات بکر و بدیعی دارد. شیخ، سفر سالک به بارگاه معبود را به صورت نمادین و با حکایت تمثیلی داستان مرغان بیان کرده است که درد طلب گریبان‌گیر آنان می‌شود و در طلب سیمرغ از عقبات و مهالک بسیار می‌گذرند و بسیاری از آنان هلاک می‌شوند، تا بر آستان سیمرغ می‌رسند. لیکن سیمرغ در برابر آنان استغنا نشان می‌دهد و در نهایت، لطف الهی دستگیر آنان می‌شود. نکته دیگر اینکه مرغان برای دیدار دوستانی که در راه سیمرغ، هلاک شده‌اند، باید به مقام فنا برسند. در این داستان از جذبه الهی نیز سخن به میان آمده و کسانی را که پای در راه طلب ننهاد، معذور فرض شده‌اند که بیشتر نشانگر تفکر اشعری غزالی است.

به هر روی غزالی از سالکان می‌خواهد که هرگونه تنبیهی را از جانب حق بپذیرند و وقت را مغتنم بشمارند، آواز ارجعی را بشنوند و چونان جوانمردان پای در راه نهند و دستگیر دگران شوند و با باطن‌نگری به ودیعه الهی درون خود پی‌برند و چونان ابلیس، اسیر ظواهر نگردند. عمل به ارکان شریعت از اصول گام نهادن در طریقت است، اگر چه نتیجه آن وابسته به عنایت معبود است. و بر انسان است که حق بندگی را ادا کند و به غیر حق جز به ضرورت نپردازد، تا بلکه دریای عنایت به جوش آید.

سلوک عرفانی کار جوانمردان است، و جوانمردی غلبه بر هوای نفس است. مشتهیات نفسانی سالک را در حجاب قرار می‌دهد و مانع رسیدن نفحه الهی به او می‌شود. پس سالک باید هر گونه آرایش را از خود دور کند و همچنین بر عبادات و اعمال خود مغرور نشود و پندار کمال را یکسو نهد و با دل به خداسپردن، مداومت بر غسل و وضو و ذکر «لا اله الا الله» خرق حجب کند. خلوت‌گزینی از اغیار و حربه ذکر، روح سالک را بر معراج حقایق می‌برد. در نظرگاه غزالی سالک باید در برابر خداوند محزون باشد؛ چرا که در طریقت، اندوه از همه چیز ثمربخش‌تر است. نکته دیگری که

غزالی به سالکان یادآوری می‌کند، طرد دنیا و تفکر در مورد عقبی و عذاب الهی است. وی از عدالت خداوند و نتیجه اعمال انسان‌ها نیز سخن گفته است؛ به اعتقاد شیخ انسان‌ها با محک عدل الهی از خواب غفلت بیدار می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی شماره (۴۰۰۰۵۹۰) با عنوان «پیوند ایدئولوژی و فراهنجاری در آثار فارسی ابوالفتوح احمد غزالی» است که تحت حمایت مادی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) در حال انجام است.

۱- البته برخی از محققان معتقدند رساله عربی نیز از آن احمد غزالی است و کلمه احمد به محمد تبدیل شده است، که این نظریه قابل تأمل است (ر.ک: غزالی، ۱۳۹۴: ۶۹-۷۰).

۲- اگر مردم را از شکستن پشک شتر منع کنند، قطعاً می‌شکنند و می‌گویند: ما را نهی نمی‌کنند، مگر به خاطر نفعی که در شکستن آن است.

۳- بخل در اطاعت حق، پیروی از هوای نفس، و اعجاب انسان به نفس خویش.

۴- توبه‌ای که گناه را از بین نبرد، نشان دروغ‌گویان است.

۵- مجاور اهل قبور باش و گه‌گاهی آن‌ها را دیدار کن که تو را به یاد آخرت لندازد و جنازه‌ها را تشییع کن که قلبت را تحریک کند و محزون سازند.

۶- هر تنها رونده‌ای در خلوت، خوشحال می‌گردد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.

۲. علی ابن ابیطالب، (۱۳۷۹)، نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح علی‌نقی فیض‌الاسلام، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض‌الاسلام.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۱)، معانی الأخبار، به اهتمام علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمی قم.
۴. ابن ترکه، صائن الدین علی، (۱۳۷۵)، شرح گلشن راز، به اهتمام کاظم دزفولیان، تهران: نشر آفرینش.
۵. ابن خمیس الموصلی، الحسین بن نصر بن محمد، (۱۴۲۷ق)، مناقب الأبرار و محاسن الأخیار فی طبقات الصوفیة، به اهتمام سعید عبدالفتاح، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۶. اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن، (۱۳۵۸)، کاشف الأسرار، به اهتمام هرمان لندلت، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
۷. بی نام، مصباح الشریعه، (۱۴۰۰ق)، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۸. پورجوادی، نصرالله، (۱۳۵۸)، سلطان طریقت: سوانح زندگی و شرح آثار خواجه احمد غزالی، تهران: انتشارات آگاه.
۹. -----، (۱۳۹۶)، ایوان جان: گزیده آثار پارسسی احمد غزالی، چاپ دوم، تهران: انتشارات معین.
۱۰. پورنامداریان، تقی، (۱۳۹۴)، دیدار با سیمرغ (شعر و عرفان و اندیشه عطار)، چاپ ششم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. جامی، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۲. رودگر، محمد، (۱۴۰۰)، عرفان جمالی در اندیشه های احمد غزالی، چاپ دوم، تهران: نشر ادیان.
۱۳. ریاضی، حشمت الله، (۱۳۹۳)، برفراز عقل و عشق، تهران: نشر علم.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۱)، صدای بال سیمرغ: درباره زندگی و اندیشه عطار، چاپ ششم، تهران: انتشارات سخن.

۱۵. شاهرودی، عبدالوهاب، (۱۳۹۹)، *پیر طوس، احمد غزالی و بحرالمحیة (کارنامه و روش)*، تهران: نشر مدید.
۱۶. عطّار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۴)، *منطق‌الطیر*، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش دوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۷. غزالی، احمد، (۱۳۸۴)، *التجريد فی کلمة التوحيد*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. -----، (۱۳۵۵)، *دستان مرغان*، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
۱۹. -----، (۱۳۵۹)، *سوانح‌العشاق*، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۰. -----، (۱۳۷۶)، *مجالس*، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. -----، (۱۳۹۴)، *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۲. -----، (۱۳۵۶)، *مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین‌القضات همدانی*، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.
۲۳. غزالی، محمد، (۱۳۸۶)، *ترجمه احیاء علوم‌الدین*، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به اهتمام حسین خدیو جم، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
۲۴. قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، *ترجمه رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۶. نجم رازی، نجم‌الدین ابوبکر، (۱۳۸۹)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. نسفی، عزیزالدین، (۱۳۸۶ الف)، *انسان کامل*، به اهتمام ماریژان موله، چاپ هشتم، تهران: انتشارات طهوری.
۲۸. -----، (۱۳۸۱)، *زبدۃ الحقائق*، به اهتمام حق وردی ناصری، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
۲۹. -----، (۱۳۸۶ ب)، *کشف الحقائق*، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. هدایت، رضاقلی بن محمد، (۱۳۸۲)، *مجمع الفصحاء*، به اهتمام مظاهر مصفا، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۱. هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۷)، *کشف المحجوب*، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سروش.

ب) مقالات

۱. اسلامی، اسماعیل و علی شهمرادی، (۱۳۹۷)، «بررسی اندیشه‌های احمد غزالی»، فصل‌نامه اورمزد، شماره چهل و سه، صص ۴-۲۸.
۲. صراطی، نسرین، (۱۳۸۸)، «عرفان احمد غزالی»، *مجله تخصصی عرفان*، سال ششم، شماره بیست و یک، صص ۶۳-۱۰۰.
۳. غزالی، احمد، (۱۳۵۶)، «مکتوبی از احمد غزالی»، به اهتمام نصرالله پورجوادی، *مجله جاویدان خرد*، شماره سوم، صص ۳۲-۳۷.